

# خودشناسی

دوره‌ی هجدهم - جلسه ۷

استاد حسین نوروزی

(بهار ۱۳۸۳)

در جلسات گذشته عرض شد که در معنای بهشت و تشخیص مصداق واقعی بهشت انسان، معانی مختلفی بیان شده که این معانی تا الان، خالی از اشکال نبوده است. معنای بهشت، مترتب بر خودشناسی است؛ یعنی وقتی می‌فهمیم بهشت ما کجاست، که خودمان را شناخته باشیم و بفهمیم که ما چه کسی هستیم.

معنا و مفهوم بهشت که از قرآن به دست آمد این بود که، بهشت جایی است که همه چیز مطابق با میل ما باشد و بماند<sup>۱</sup>. اما تا خودمان و میل خودمان را نشناسیم، این قدرت فهم را نخواهیم داشت که بهشت ما کجاست که در آنجا همه چیز مطابق با میل ما باشد. ما چه کسی هستیم؟! میل ما چه میلی است؟! ما تمایلات مختلفی را در خودمان می‌بینیم، خیلی از تمایلات هم هست که تا وقتی به ما نگویند، متوجه آن‌ها نمی‌شویم و بعد از این که به ما گفتند، آن را می‌بینیم و می‌فهمیم.

در جلسات گذشته تعریف‌هایی ارائه کردیم که ما چه کسی هستیم و تعریف بهشت ما چیست. بعضی از آن تعریف‌هایی را که برای انسان، به عنوان خودشناسی، مطرح شده بود، پذیرفتیم و بعضی را نپذیرفتیم.

انسان موجودی است که دارای فطرت خداشناسی است. اما آیا بهشت جایی است که انسان فطرت خداشناسی داشته باشد؟! و جهنم جایی است که آن را نداشته باشد؟! نه! این تعریف بهشت، درست نیست؛ وگرنه شمر هم چون فطرت خداشناسی دارد، باید در بهشت باشد و به جهنم نرود. اصولاً با این تعریف، وجود جهنم لغو می‌شود. در حالی که ما می‌یابیم که همین الان هم بهره‌ای از جهنم داریم و از آن بی‌بهره نیستیم. اگر بگوییم: «جهنم دروغ است»، باید بگوییم: «بهشت هم دروغ است». در این که جهنم دروغ نیست و آن را لمس می‌کنیم، بحثی نیست.

---

<sup>۱</sup> . { وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ }، و در آنجا آنچه دل‌ها می‌خواهد و چشم‌ها از آن لذت می‌برد، آماده است، و شما [ای پرهیزکاران!] در آن جاودانه اید. (زخرف/71)

کجا همه چیز مطابق با میل و به کام ماست؟! در این دنیا این همه ناملایمات، سختی‌ها، ناکامی‌ها، حسرت‌ها و.. وجود دارد. پس این کسانی که منکر جهنم شده‌اند، بیراهه رفته‌اند و معنای بهشت و جهنم را نفهمیده‌اند. در تعریف انسان، بخشی از آن را درست گفته‌اند که، انسان موجودی است که فطرت خدانشناسی دارد. و عده‌ای گفته‌اند: «انسان فطرت خداگرایی دارد و زمانی انسان وارد بهشت می‌شود که این گرایش به خدا در او ارضا شود، یعنی خدا همه جا باشد». حُب انسان، خدا را می‌خواهد و فطرت انسان خداگرا و خداخواه است، پس اگر خدا همه جا باشد، انسان به خواسته خود رسیده است، چون هر کجا برود غیر از خدا نمی‌بیند و غیر از خدا نیست، در نتیجه خواسته‌ی او ارضا شده است و هیچ وقت به ناملایمات و ناکامی‌ها نمی‌رسد!

جوابش را بیان کردیم که: «نه، این طور نیست!» در تعریف انسان درست فرمودید که فطرت انسان خدا گراست و خدا همه جا هست. در خدانشناسی هم، مطلب شما درست است. اما این درست نیست که بگویید: «بهشت انسان، جایی است که خدا باشد و اگر جایی خدا نبود، آن جا جهنم است، یعنی جهنمی در کار نیست.»

«گفتی که تو را عذاب خواهم فرمود  
من در عجبم که این کجا خواهد بود  
آنجا که تویی عذاب نبود آنجا  
آنجا که تو نیستی کجا خواهد بود»

پس باز جهنم را منکر شدی که خلاف وجدان ماست. این تعریف هم از بهشت و جهنم درست نیست.

## انسان، علاوه بر فطرت خدا خواه، دارای اختیار است

در همه‌ی این تعاریفی که برای بهشت و جهنم گفتیم، نکته‌ی خیلی مهمی که در انسان غیر قابل اغماض است و نمی‌شود نادیده گرفت، وجود اختیار انسان است. وقتی می‌گوییم: «همه چیز مطابق با میل فطری من باشد»، میل فطری من یعنی میلی که ناخودآگاه، غیر ارادی، غیر اختیاری و جبری است و دست من نبوده است. این فطرت، فطرتی است که در شمر هم هست. شمر هم فطرتش خدایی و توحیدی است؛

«فَطَرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللّٰهِ»<sup>2</sup>

<sup>2</sup> . [پای بند و استوار بر] سرشت خدا که مردم را بر آن سرشته است باش برای آفرینش خدا هیچگونه تغییر و تبدیلی نیست (روم/30).

خدا همه‌ی انسان‌ها را بر این فطرت، خلق کرده است.

«لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»

چون فطرت در واقع حقیقت جان و من واقعی ماست و این فطرت همیشه همراه ماست، تغییر هم نمی‌کند. اگر انسان به جهنم برود این فطرت با اوست، به بهشت هم برود، این فطرت با اوست و اگر در دنیا باشد، این فطرت با اوست. هیچ کس این قدرت را ندارد که این فطرت را در درون خودش نابود یا تبدیل کند، مثلاً حق خواهی را تبدیل به باطل خواهی کند، نه نمی شود. آیا آن چیزی که در اختیار ماست، در تعریف بهشت دخالت ندارد؟ آیا انسان را به عنوان یک موجود مختار نمی‌شناسیم؟ اگر بخواهیم انسان شناسی و خودشناسی کنیم، باید تمام ابعاد و همه‌ی جوانب انسان را بررسی کنیم. بنابراین عده‌ای گفته‌اند: «تعریف انسان با اختیاری که دارد، در تعریف بهشت دخالت دارد». بهشت سعادت انسان جایی است که همه چیز مطابق با میل فطری و ناخودآگاه انسان باشد و خود انسان هم آگاهانه و با اختیارش همان را انتخاب کند.

ممکن است کسی بر خلاف میل فطری خود انتخاب کند؛ یعنی فطرت او خدا خواه، سعادت خواه و بهشت خواه است، اما خود او بهشت را نخواست و گفته: «خدا را نمی‌خواهم، چیزی را که فطرتم، همه‌ی وجودم و ضمیر ناخودآگاهم به سمت آن در حال حرکت است و با همه‌ی وجود تشنه‌ی آن هستم، من نمی‌خواهم و چیز دیگری را می‌خواهم» که آن چیز دیگر را بعداً عرض خواهیم کرد.

بنابراین، در اینجا، مشخص می‌شود که اختیار انسان، نقش دارد و در این جاست که فرق میان شمر و امام حسین (ع) معلوم می‌شود. تفاوت در فطرت آن‌ها نیست. فطرت آن‌ها یکی بود و هر دو خدا خواه بودند. اما یکی اختیاریاً انتخابش مطابق با فطرتش بود، اما دیگری انتخابش مطابق با فطرتش نبود. او نخواست که در راستای آن هدفی که فطرت او تعیین می‌کند، حرکت کند. بنابراین، باید در خودشناسی، جایگاه اختیار را مشخص کنیم. ببینیم این‌که می‌گوییم انسان اختیار دارد، اولاً معنایش چیست؟ ثانیاً این اختیار چه آثار و نتایج دارد؟ و چه کارهایی از آن بر می‌آید؟

## معنای اختیار

اختیار، توانایی و قدرت انتخاب است که شما بین دو یا چند چیز یکی را برگزینی، انتخاب کنی، ترجیح دهی و گزینش کنی. این الفاظ همه مترادف هم هستند. گاهی از آن به تصمیم‌گیری تعبیر می‌کنیم که میان این یا آن، تصمیم بگیری. اختیار؛ آن توانایی، نیرو و قدرتی است که در درون شما وجود دارد و در دست شما و اختیار شما نیست؛ چه بخواهی، چه نخواهی هست؛

داشتن اختیار، اختیاری نیست؛ بلکه جبری است. این اختیار، ناچاراً در درون شما نهاده شده و ناچاراً با اختیار خود باید تصمیم بگیری و سرنوشت نهایی خودت را تعیین کنی. دست خودت نیست. ناچاری که انتخاب کنی و اختیار داشته باشی. ناچاری که با اختیار، انتخاب کنی. این توانایی را «اختیار» می‌گوییم. این نیرو و توان جبری که در درون ما به ودیعه نهاده شده است، از وقتی که متولد شدیم، با ما همراه بوده. یعنی «انسان» متولد شده‌ایم.

## معنای انتخاب

«اختیار» توانایی انتخاب است. اما «انتخاب» چیست؟ شما ممکن است اختیار داشته باشی، که داری، ولی می‌توانی انتخاب نکنی. یعنی، فعلاً انتخابی انجام نشده است، چون هنوز سر دوراهی قرار نگرفته‌ای تا انتخاب کنی، ولی «اختیار» هست؛ یعنی آن توانایی انتخاب وجود دارد. اگر شرایط، موقعیت، امکانات و هر چه لازم دارد فراهم شود، شما می‌توانی انتخاب کنی؛ اما هنوز شرایط آن پیش نیامده است، بنابراین آن «انتخاب» را انجام نداده‌ای. پس انسان می‌تواند اختیار داشته باشد، ولی انتخابی در کار نباشد.

**«انتخاب» گزینشی درونی و باطنی است.** در ابتدا باید معنای این انتخاب را روشن کنیم. این که می‌گوییم: «انسان قدرت دارد که برگزیند، انتخاب کند و تصمیم بگیرد، این تصمیم و انتخاب، کجا انجام می‌شود؟» در درون انجام می‌شود. یکی از لغزشگاه‌ها، همین نکته است، که فکر می‌کنند انتخاب یعنی عملکردی که انسان آن را در خارج انجام می‌دهد، در حالی که این مطلب اشتباه است. انتخاب یعنی تصمیمی که انسان در درون می‌گیرد. «انتخاب»، گزینش درونی است، هر چند که در بیرون هیچ اثری نداشته باشد. گاهی اختیار هست، اما انتخاب نیست. گاهی انتخاب هست، اما عملی در خارج صورت نمی‌گیرد و منتخب شما در خارج تحقق پیدا نمی‌کند و شما اقدامی نمی‌کنی. شما انتخاب کرده‌ای، تصمیم گرفته‌ای، جدی هم هستی که کاری را انجام دهی، اما هنوز آن را انجام نداده‌ای.

اگر دو لیوان آب در مقابل شما باشد و شما هم تشنه باشی، در درونت یکی از این‌ها را برای برداشتن و خوردن انتخاب می‌کنی، اما این طور نیست که به مجرد انتخاب شما، لیوان را برداری و بخوری و خوردن هم تحقق پیدا کند؛ نه! چند مرحله وجود دارد.

مرحله‌ی اول این بود که شما اختیار داری، یعنی می‌توانی انتخاب کنی، اما تا وقتی در مقابل شما دو تا لیوان آب نیاورده‌اند، شما تشنه هستی اما آبی در کار نیست، آیا انتخاب می‌کنی؟ نه! ولی اختیار داری.

اگر فقط یک لیوان آب بیاورند، آیا این جا انتخاب می‌کنی؟ نه! یکی بیشتر نیست، پس مجبوری همان را برداری. بین دو چیز، یکی را انتخاب کردن، در کار نیست، اما اختیار هست. یعنی این توانایی را داری، که اگر دو تا لیوان باشد، بین این دو لیوان یکی از آن‌ها را برای نوشیدن انتخاب کنی.

حالا اگر دو لیوان آب آوردند و یکی را (مثلا لیوان سمت راست را) انتخاب کردی، اما هنوز هیچ حرکتی از شما صادر نشده است؛ دست شما حرکت نکرده است تا لیوان سمت راست را بردارد. یعنی در بیرون حرکتی انجام ندادی. اما گاهی حرکت از شما سر می‌زند، یعنی «اراده» هم می‌کنی. اول اختیار، بعد انتخاب در درون، بعد اراده است. یعنی حرکت در عضلات ایجاد می‌کنی و عضلات دست شما حرکت می‌کند تا لیوان را بردارد. این، مرحله‌ی «اراده» است، که شما برای برداشتن اراده می‌کنی. گاهی موفق به برداشتن می‌شوی و گاهی موفق به برداشتن نمی‌شوی. این یک مرحله‌ی دیگر است. پس این مراحل را باید از هم تفکیک کنید؛ ابتدا باید متوجه شوید که بحث از اختیار و انتخاب، کدام مرحله از مراحل این عملیات است.

**«اختیار»، توانایی صرف است که هنوز به مرحله‌ی فعلیت نرسیده است. انتخابی هنوز انجام نشده است، می‌توانی انتخاب کنی؛ «انتخاب»، مرحله‌ی گزینش است، ولی درونی است و لازم نیست در بیرون تحقق پیدا کند، تا انتخابی صورت گرفته باشد. انتخاب، مربوط به درون است و هیچ کس هم خبر ندارد که شما چه انتخابی کردی. هیچ زحمت و تلاش بیرونی هم ندارد، بلکه زحمت درونی دارد که درباره‌اش صحبت خواهیم کرد. باید تفاوت میان معنای اختیار و انتخاب روشن شود، چرا که این دو با هم خلط می‌شود.**

موضوع محل بحث این است که انسان موجودی مختار است. یعنی دارای توانایی و قدرت انتخاب در درون می‌باشد. این موضوع هم باید توضیح داده شود و بگوییم: «منظور، کدام قسمت است؟!» آیا منظور، انتخاب در بیرون است؟ نه! این را نمی‌گوییم. چه کسی گفته انسان دارای قدرت انتخاب در بیرون است؟! شما گاهی انتخاب می‌کنی، اما گاهی اراده هم نمی‌توانی بکنی، چه برسد به این که اراده و مراد شما در خارج محقق شود. گاهی نمی‌شود، یعنی دست شما نیست. چه کسی گفته است وقتی انسان موجودی دارای اختیار و قدرت انتخاب است، یعنی لزوماً همه‌ی انتخاب‌های او بر اساس اختیار است؟ نه، اینطور نیست. بنابراین این مطالب را باید یکی یکی بیان و تفکیک کنیم، تا محل سخن ما روشن شود.

## تفاوت «اختیار» و «انتخاب»

۱. «اختیار» توانایی، قوه و استعدادی است که به فعلیت نرسیده باشد. اما انتخابی که بر اساس اختیار باشد، مرحله‌ی بکارگیری قوه‌ی اختیار به شمار می‌آید. انتخاب هم دارای شرایطی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

۲. اختیاری که در انسان وجود دارد، مخلوق کیست؟ آیا مخلوق خود شماسست؟ نه! مخلوق خداست. شما اصلاً خبر نداشتی که این توانایی، قدرت و اختیار در شما نهاده شده است. اما «انتخاب» چطور؟ مخلوق کیست؟ مخلوق شماسست. «اختیار» را خدا داده است که شما انتخاب کنی. اما «انتخاب»، مخلوق شماسست. شما هستی که انتخاب و ترجیح را خلق می‌کنی؛ می‌گویی: «این لیوان را می‌خواهم و آن را نمی‌خواهم». این قدرتی است که خدا به شما داده است و به کارگیری این قدرت و انتخاب دست شماسست.

۳. داشتن «اختیار»، جبری است و اختیاری نیست، یعنی جبراً به شما داده شده است. تو، موجودی هستی که با اختیار خودت تصمیم می‌گیری و هرکاری هم کنی، نمی‌توانی این اختیار را نادیده بگیری. اما، «انتخاب»، هم می‌تواند اختیاری باشد، هم غیر اختیاری. اگر انتخاب شما آگاهانه و از روی توجه و با حواس جمع باشد، آن را اختیاری می‌گوییم، اما اگر آگاهانه نبوده و اتوماتیک‌وار در حال انجام باشد و اصلاً حواس به آن نباشد، اختیاری نیست. مانند کاری که کامپیوتر انجام می‌دهد و بین دو چیز یکی را انتخاب می‌کند که به آن رنڈم می‌گویند.

وقتی آب سرازیر می‌شود و به مانعی می‌خورد، دو راه دارد، جبراً یا از این طرف می‌رود یا از آن طرف! این انتخاب است؛ اما انتخاب اختیاری نیست. گاهی شما در رانندگی، در شرایط خیلی خطرناک و حاد که قرار می‌گیری، حرکت‌ها و عملیاتی را انجام می‌دهی، که شما را از مهلکه‌های خطرناک نجات می‌دهد، بعد که فکر می‌کنی، می‌بینی که اصلاً شما نبودی که این عملیات و کارها را انجام دادی، بلکه این کارها را در حقیقت همان کامپیوتر ذهنی شما، خود به خود و اتوماتیک انجام داده است و خودش راه حل را پیدا کرده و انجام داده است. اصلاً اگر از شما بپرسند: «چرا این‌طور کردی؟» می‌گویی: «اصلاً فرصت نکردم که فکر کنم یا انتخاب کنم و بر اساس انتخابم عمل کنم». انتخاب بود، اما اختیاری نبود.

گاهی انتخاب اختیاری است و حواست جمع است، توجه داری، می‌فهمی، دو طرف را در نظر می‌گیری، ارزیابی می‌کنی و تصمیم می‌گیری و می‌گویی: «من این را می‌خواهم». به این انتخاب اختیاری می‌گویند.

۴. اختیار یک حالت بیشتر ندارد و آن همان است که گفتیم: «اختیار یعنی توانایی انتخاب کردن». اما **انتخاب، سه حالت دارد.** انتخاب ما، گاهی «انتخاب هدف» است. یعنی هدف را تعیین می‌کنی. گاهی هم «انتخاب با هدف» است، نه انتخاب هدف! گاهی هم «انتخاب بی‌هدف» است. این بحث و این تقسیم بندی خیلی مهم است. این جا خیلی دقت کنید.

## انتخاب هدف

اینجا منظور از هدف، یعنی آن هدف نهایی، غایی و سرنوشت نهایی انسان. وقتی شما به سرنوشت نهایی خود توجه می‌کنی و می‌خواهی در جهت رسیدن به سرنوشت نهایی، حرکتی را انجام بدهی، امکان ندارد که شما هدف نداشته باشی و تعیین هدف نکرده باشی.

به نظر می‌آید که تعیین کردن هدف در ابتدای کار ممکن نیست و باید به آخر کار بررسی تا بفهمی که چه می‌خواهی. خیلی‌ها مبتلا به این گرفتاری شده‌اند، ذهنشان درگیر شده است و نتوانسته‌اند جواب را پیدا کنند و آن را حل کنند؛ می‌گویند: «ما از سعادت خودمان و از آن آخر کار خودمان چیزی نمی‌دانیم، ما چطور خبر داشته باشیم؟! انتخاب هدف، اصلاً درست نیست! ما اصلاً انتخاب هدف نداریم، به خاطر این که هدف آن چیزی است که آخر کار به آن می‌رسیم و وقتی به آن رسیدیم، می‌فهمیم که چیست!! ما الان تازه اول راه هستیم به همین خاطر نمی‌فهمیم هدف چیست، پس چطور باید آن را انتخاب کنیم؟! چطور چیزی را که نمی‌فهمیم انتخاب کنیم?!»

ظاهراً این حرف خیلی روی حساب است؛ اما واقعیت امر این است که **وجود هدف، آخر کار است؛ اما تصوّر هدف، اول کار است.** «الغایة» یعنی هدف، «... بِوُجُودِهَا الْعِلْمِي» یعنی صورت، تصوّر و مفهوم آن، در ذهن شما است، «عِلَّةٌ لِفَاعِلِيَّةِ الْفَاعِلِ»<sup>3</sup> یعنی موجب حرکت شما می‌شود، تا به هدف بررسی. آن چیزی که اول راه، موجب می‌شود که بلند شوی و به سمت هدف، نهایت و غایتی راه بیفتی و حرکت کنی، تصور هدف است. تصور هدف یعنی، تعیین کردن هدف، که در همان ابتدای کار است.

اگر شما هدف را در ابتدا تصور و تعیین نکرده باشی، نه تنها اصلاً در نهایت به آن نمی‌رسی، بلکه اصلاً از ابتدا به سمت آن حرکت نمی‌کنی و قدم از قدم بر نمی‌داری. اگر به شما بگویند: «کجا می‌خواهی بروی؟» می‌گویی: «مشهد!». می‌گویند: «مگر الان مشهد هستی؟» می‌گویی: «نه! الان مشهد نیستم، ولی می‌خواهم مشهد بروم و آخرش سر از مشهد در می‌آورم، بنابراین از حالا شروع می‌کنم، همه کارهایی را که باید انجام دهم تا من را به مشهد برساند، انجام می‌دهم.»

<sup>3</sup>. کلام فلسفی.

انتخاب هدف، هیچ تلاش و زحمتی ندارد. حتی، حرکت کردن به سمت هدف هم نمی‌خواهد. خوب دقت کنید، بحث مهمی است که بعدها می‌خواهیم از این قسمت، نتیجه گیری کنیم و بحث‌های بسیاری داریم که همه‌ی آن‌ها به این مساله برمی‌گردد. اصلاً پاسخ بسیاری از سوالات، در همین مساله است. شما در انتخاب هدف نباید هیچ زحمتی بکشی، فقط کافی است که متوجه باشی، بی‌توجه نباشی و شناخت هدف لازم نیست، حتی رفتن به سوی هدف و رسیدن به هدف هم لازم نیست. در انتخاب هدف هیچ کدام از این‌ها شرط نیست. پس چه چیزی لازم است؟

یک: وجود اختیار، که شما قدرتی داشته باشی که انتخاب کنی، که بحمدالله هست.

دو: توجه و غافل نبودن. وقتی توجه کردی که گویا چند راه وجود دارد و راه‌های متعددی هست، لازم نیست این راه‌ها را بروی و به آخرش برسی، حتی لازم نیست این راه‌ها را بشناسی! دقت کنید، یک مقدار این جا بحث مشکل می‌شود، لازم نیست حتی این راه‌ها را بشناسی، یعنی خودشناسی در انتخاب هدف شرط نیست. یعنی لازم نیست که بدانی انسان چه موجودی است، هدف واقعی اش چیست و بهشت سعادت واقعی کجاست. جواب همه‌ی این سوالاتی را که بحث می‌کنیم، اصلاً لازم نیست که داشته باشی، همین که به سن درک، فهم و تمیز عقلی برسی، که از حالت غفلت و بچگی در بیایی و بطور خلاصه توجهی پیدا کنی که راه‌های مختلفی وجود دارد، منی در کار است، سعادت برای من متصور است و از غفلت بیرون بیایی، کافی است و بیشتر از این لازم نیست.

سعادت برای من متصور است، حالا آن سعادت من چیست؟ «نمی‌دانم». کجاست؟ «نمی‌دانم». پیش چه کسی بروم؟ از چه کسی بپرسم؟ «نمی‌دانم». هیچ چیزی نمی‌دانم، فقط می‌دانم که من هستم و سعادت برای من متصور است، که به ذهنم رسیده است. چه تصمیمی می‌گیری؟ آیا تصمیم می‌گیری که به سعادت برسی یا نه؟!

وقتی تصمیم گرفتی به سعادت برسی، آن‌گاه بلند می‌شوی و حرکت می‌کنی. با خودت می‌گویی: «بروم ببینم سعادت من در چیست»، بعد فکر می‌کنی: «از چه کسی باید بپرسم». ببینید انتخاب هدف چه موقع انجام شده است؟! شما که این جا آمدی، نیامدی که هدف انتخاب کنی، بلکه هدفت را انتخاب کرده‌ای و حالا آمده‌ای که نسبت به هدف خود شناخت پیدا کنی، بفهمی آن هدفی که اسم آن را سعادت گذاشتی و مفهومی که در ذهن شما از سعادت بوده است، (تنها همین مقدار و نه بیشتر از این درباره‌ی هدف در ذهن شما بوده است)، مصداقش کجاست؟! واقعاً حقیقت وجودی شما چیست؟! شما چه کسی هستی، که سعادت شما در چه باشد؟!

(خسته نشوید، خوب دقت کنید، حوصله کنید. این بحث به درد می‌خورد)



## «روز اول کامدم، تصمیم تا آخر گرفتم».

هنوز راه را نرفته‌ام، اما تصمیم خود را گرفته‌ام. همان تصمیمی که اول گرفتم، من را حرکت داده است. در هر مرحله ای که قرار می‌گیرم، از من عملکردی صادر می‌شود که این عملکرد، در نهایت، وقتی از آن برآیند می‌گیری، می‌بینی که در جهت همان تصمیم اولیه‌ای است که گرفته‌ام و به سمت آن در حال حرکتیم.

شما آدم‌ها را نگاه می‌کنی، عملکردها را می‌بینی، چه خبر داری تصمیم اول این‌ها که روز اول تصمیم تا آخر گرفتند، چه بوده است؟ از کجا می‌دانی که این تصمیم گرفته است جهنم برود یا بهشت؟ شما چه اطلاع داری؟ شما عملکردش را نگاه می‌کنی و می‌بینی یک کاری انجام داد؛ حالا به نظر شما یا خوب است یا بد! این‌ها اصلاً به آن تصمیم ارتباط ندارد و از این چیزها نمی‌شود به هدف پی برد. شاید نمی‌داند که این کار غلط است، خیال می‌کند این کار خوب است و او را به هدفش نزدیک می‌کند، در حالی که این کار او را از هدفش دور می‌کند، اما خبر ندارد. او تصمیمش این نبود که از هدف دور شود، بلکه می‌خواست به هدف نزدیک شود. می‌خواست مشهد برود، اشتباهی سوار قطار تبریز شد. «این ره که تو می‌روی به ترکستان است». این جمله را به چه کسی می‌گویند؟ به کسی که اشتباه کرده است اما قصدش این نبوده است. توجه کنید که منظور ما از «قصد» چیست.

## «روز اول کامدم تصمیم تا آخر گرفتم»

به خودت مراجعه کن، می‌بینی که یک تصمیم نهایی داری، که یکی هم بیشتر نیست و در همه هم هست، چون همه‌ی شما مرحله‌ی بچگی، بی‌توجهی و غفلت را طی کرده‌اید. هر کاری که انجام می‌دهی، آن هدف و تصمیم اولیه با تو هست. چرا؟ چون تصمیم هدف است و تصمیم هدف، تصمیم نهایی است، سرنوشت خودت است، خودت هستی و هدف مربوط به خودت است. ابزار و وسایل، مربوط به شکم، شهوت، دنیا و جسم ما است، اما هدف، متعلق به خود ما است. خودت کجا می‌خواهی بروی؟ آن آخر آخر را می‌بینی و می‌گویی که کجا می‌خواهم بروم. لازم نیست تا آخر بروی. شناختت هم لازم نیست شناخت واقعی باشد و شناخت مفهومی، کافی است. می‌گوییم: «آخرش را ببینی»، نه این که دیدت نسبت به هدف، یک دید واقعی باشد و واقعاً هدف را بشناسی که انسان باید کجا برود. اگر که این طور بود، همه پیغمبر می‌شدند. هیچ کدام از این حرف‌ها لازم نیست. به تو گفته‌اند: «خدا عاقبتت را بخیر کند» و گفته‌اند: «همه از آخر کار می‌ترسند»، اما حکیمی گفته است: «من از اول کار می‌ترسم، چون آخر کار را اول کار مشخص می‌کند».

علت این که شما اینجا آمدی چیست؟ علتش این است که شما از اول که هنوز نیامده بودی، تصمیم گرفتی و حالا آمدی. اول تصمیم گرفتی؛ تصمیم را که آخر نمی‌گیرند، **اول تصمیم می‌گیرند بعد راه می‌افتند.** «آخر» را «اول» درست می‌کند. حالا جایگاه اختیار را کم کم داری پیدا می‌کنی که عجب نیرویی در درون ماست که خدا آن را در درون ما به ودیعه نهاده است و ما می‌توانیم با آن برای سرنوشت نهایی خودمان تصمیم‌گیری کنیم! از همان اول و از همان زمان که چشم باز می‌کنیم، مفهوم سعادت و شقاوت؛ بهشت و جهنم را، می‌فهمیم و درک می‌کنیم. بیشتر از این هم لازم نیست. بدون زحمت تصمیم می‌گیریم. این انتخاب هدف است.

## انتخاب هدف‌دار

هدف نهایی را که اول کار تعیین کردی، یعنی می‌خواهی به سعادت برسی؛ گاهی تصمیماتی که در زندگی می‌گیری بر اساس همان هدف است. آن هدف را در نظر گرفته و تصمیم می‌گیری. اما گاهی این‌طور نیست. مثلاً می‌خواهی غذا بخوری؛ اول غذا را می‌خوری، بعد حواست جمع می‌شود که غذایی که خوردم چه غذایی بود و چه مزه‌ای داشت؟! از بس گرسنه هستی، غذا را می‌خوری، بعد حواست جمع می‌شود که این اصلاً انتخاب تو نبود؛ اختیاری نبود؛ به این انتخاب، انتخاب هدف دار نمی‌گوییم.

اما گاهی، قبل از این که غذا بخوری، بررسی می‌کنی، می‌گویی: «این غذا را برای چه می‌خورم؟ که به کجا برسم؟»، یکی یکی محاسبه می‌کنی، بعد بر اساس آن انتخاب اولی‌ات، تصمیم خود را می‌گیری. می‌گویی: «من سعادت خودم را می‌خواهم، باید سعادت خودم را در نظر بگیرم، بعد این غذا را بخورم. ببینم آیا سعادت من در خوردن این غذا هست یا نیست». حالا گاهی این محاسبات را انسان خیلی سریع انجام می‌دهد. نمی‌نشیند تمام این کارها را بکند؛ تا آن موقع غذا یخ کرده یا تمام شده است!! تصور و تصدیق به این شکل مفصل، نمی‌خواهد و به صورت مختصر کافی است. مثلاً: «چرا گوشت خوک نمی‌خوری؟». ناخودآگاه روی این مسائل کار می‌کنی. ناخودآگاه، یعنی این که آن انتخاب اولیه، در آن دخالت دارد، نه این که دخالت نداشته باشد. این که نمی‌روی سراغ این که گوشت خوک بخوری، چیزی را که حلال است می‌خوری و سراغ چیزی که حرام است نمی‌روی؛ پشتوانه‌ی آن، تصور و تصدیق است.

زمانی که توجه داری، انتخابی که می‌کنی، انتخاب هدف‌دار است اما انتخاب هدف نیست. انتخاب هدف را قبلاً انجام داده‌ای و حالا بر اساس آن هدف، انتخاب‌های ثانویه‌ی خود را انجام می‌دهی و انتخاب‌های بعدی خود را در راستای آن انتخاب اولیه انجام می‌دهی.

## انتخاب بی هدف

بسیاری از انتخاب‌هایی که ما انجام می‌دهیم و در مرحله‌ی قبلی توضیح دادیم، انتخاب بی هدف است. یعنی انسان در انتخاب خود، بی توجه است و گاهی در حالت خواب و مستی، دست به انتخاب می‌زند. البته مستی همیشه به خوردن چیزهای سکر آور نیست، بلکه مستی شهوت، مستی شکم و مستی خواب هم داریم، همه جور مستی‌ای وجود دارد که باعث می‌شود انسان هوشیاری خود را از دست بدهد. کسی که خیلی خوابش می‌آید، اصلاً قدرت تفکر و اندیشیدن ندارد تا بخواهد تصمیم آگاهانه، عاقلانه و هوشیارانه بگیرد و اصلاً هوشیار نیست. کسی که خیلی گرسنه است هم گاهی این طور می‌شود.

کسی که نیازی از نیازهای مرکبش خیلی شدید شده باشد، دیدگان درک، فهم و شعورش بسته می‌شود، در نتیجه انتخاب‌های چنین فردی، انتخاب‌های غریزی می‌شود. از این انتخاب‌ها به عنوان انتخاب هدف‌دار تعبیر نمی‌کنیم، بلکه به انتخاب‌های غریزی مربوط می‌شود؛ مثل حیوانی که غریزه‌ی جنسی‌اش تحریک شود، به جنس مخالف خود حمله می‌کند، یا وقتی غریزه‌ی غضب در آن تحریک شود، چطور جنگاوری می‌کند؟ یا غریزه‌ی شکمش تحریک شود، هر چه به آن بدهی می‌خورد و اصلاً برایش مهم نیست که این غذا چیست، مال چه کسی است و یا آن موقعی که می‌خواهد آمیزش جنسی کند، اصلاً توجهی نمی‌کند که در آن لحظه کسی دارد نگاه می‌کند یا نه!

الان که دیگر الحمدلله، الاغ‌ها را جمع کرده‌اند و به جای آن ماشین آمده است، اما آن زمان که الاغ بود، کسانی که دیده‌اند می‌دانند که اصلاً الاغ کاری به این حرف‌ها ندارد. فرض کنید اگر یک موقع جنس مخالفی را در خیابان دید و احساس تمایل و رغبتی به او پیدا کرد، خودش را کنترل و حفظ کند، صبر کند تا جایی پیدا شود یا شرایط مناسب شود، شرایطی، صیغه‌ای...!! اصلاً این حرف‌ها را نمی‌فهمد. به این، انتخاب غریزی می‌گویند. این غریزه است که دارد او را می‌برد. او مسلط بر غریزه نیست، بلکه غریزه مسلط بر اوست. خُب گاهی اوقات جوان‌ها در شرایطی این طور می‌شوند، که بلا تشبیه به الاغ، الاغ وار می‌شوند و همان گونه که الاغ بی اراده می‌شود، این جوان‌ها هم بی اراده می‌شوند. چون روی خودشان کار نکرده‌اند، تمرین نکرده‌اند و آن مراحل را طی نکرده‌اند که بتوانند عملکردشان اختیاری باشد. این کار مشکلی است و کار هر کسی نیست و ریاضت می‌خواهد.

ریاضت یعنی تمرین! باید تمرین کرده باشی، تا کم کم بتوانی چشمت را کنترل کنی، سایر اعضا و جوارحت را کنترل کنی که شما دنباله‌رو آن اعضا و جوارح نباشی، بلکه آن‌ها تابع شما باشند. تا شما چه تصمیمی بگیرید. اگر تصمیم گرفتی بخوری، می‌خوری، و اگر تصمیم گرفتی نخوری، این غذا را نباید خورد. گاهی تصمیم گرفتی مطلقاً هیچ چیز نباید بخوری تا بمیری، مانند کسانی که اعتصاب غذا می‌کنند، این

طور نیست که همه این توفیق را داشته باشند و بتوانند تا آخر بایستند، ابتدا می‌گویید: «در اعتصاب غذا هستم»، اما بعد که به او فشار می‌آید، یواشکی غذا می‌خورد و اعتصاب غذا را می‌شکند! می‌گویید: «شرایط دیگر عوض شد». همه مثل آن کسی نمی‌شوند که پنجاه و چند روز اعتصاب غذا کرد و بعد هم مُرد، حالا فدای چه شد یادم نیست!! این مهم است که این قدر به خودش مسلط شده بود که تصمیم گرفته بود غذا نخورد تا بمیرد! این اختیاری است؛ شکم او تابع اختیارش بود.

پس ما انتخاب بی هدف هم داریم. بلکه اغلب انتخاب‌های ما بی هدف است. یعنی دنبال شکم و شهوت و ... همین طور می‌رویم. این طور نیست که فکر و بررسی کنیم، برنامه‌ریزی کرده باشیم و بخوایم در مسیر باشیم. نه! پس حساب این انتخاب‌ها را جدا کنید.

چیزی که مهم است، انتخابِ هدف و انتخاب با هدف است. در آن انتخاب‌هایی که شما با هدف انجام می‌دهی، کدام هدف را در نظر می‌گیری؟ بهشت یا جهنم را؟ آیا دل تو بهشت می‌خواهد؟! خود تو چه می‌خواهی؟ آیا فطرت تو بهشت می‌خواهد؟ فطرت تو خداگراست، اما خود تو کدام را انتخاب کرده‌ای؟!

## مگر می‌شود کسی جهنم را انتخاب کند؟

ممکن است بگویی: «مگر می‌شود کسی جهنم را انتخاب کند، خُب معلوم است همه بهشت را انتخاب می‌کنند» وقتی بگویی: «بهشت سعادت جایی است که وقتی رفتی همه چیز مطابق با میل شماست، خب معلوم است همه بهشت را انتخاب می‌کنند». جواب: نهایت تلاشی که شما می‌توانید برای وجدان کردن مباحث اختیار و انتخاب انجام بدهی، آن چیزهایی است که در درون خودت می‌گذرد و نمی‌توانی از یک کس دیگر خبر بدهی. در مطالب خودشناسی گفتیم، شما می‌توانی از درون خودت خبر بدهی که، «من دارای این اختیاری هستم که شما تعریف آن را ارائه دادی، شما گفتی: «اختیار یعنی قوه‌ی انتخاب» و من این را دارم». «انتخاب اولیه و انتخابِ هدف» در من هست. این را هم می‌توانی بگویی که: «انتخاب من، انتخاب بهشت بوده است». اما کسی که در کنار شما نشسته است، یا کسی که در ذهن تو است، آیا این افراد هم انتخابشان بهشت است؟! این را دیگر نمی‌توانی بگویی، روی چه حسابی می‌گویی؟!

انسان دارای قدرتی است که می‌تواند بهشت و جهنم را انتخاب کند. این قدرت را دارد و خودش هم می‌داند که دست خودش و در اختیار تام خودش است، چه بخواید چه نخواهد. پس همه می‌توانند اختیار را ادراک کنند، اما هر کس فقط انتخاب خودش را می‌تواند وجدان کند و انتخاب دیگری را نمی‌تواند وجدان کند.

بعد از آن که مبحث اختیار کامل بیان شد، تعریف بهشت بر اساس این اختیار را مطرح می‌کنیم، بعد ببینیم آیا تعریف بهشت بر اساس این اختیار درست است یا نه؟! بعداً درباره‌ی این موضوع بحث خواهیم کرد.